

وهم الإلحاد

آيات الربوبية في الكون

توهم بی خدایی

نشانه‌های پروردگار در هستی

تألیف
أحمد الحسن

تقديم الكتاب

پيش‌گفتار.

مقدمهء مترجم

الفصل الأول:

سلاحف على طول الطريق

فصل اول:

لاکپشت‌هایی در طول مسیر

جوردانو برونو وجاليلو جاليلی

جوردانو برونو و گاليلئو گاليله

آراء رجال الدين حول نظرية التطور

نظريات بزرگان دين دربارهء نظريهء تكامل

الدين المسيحي الكنسي والتطور!!

مسيحيت كليسا و تكامل!!

الدين الوهابي السلفي والتطور

دين وهابيت سلفى و تكامل

بعض فقهاء السنة ونظرية التطور

برخى فقهای اهل سنت و نظريهء تكامل

بعض فقهاء الشيعة ونظرية التطور

برخى فقهای شيعه و نظريهء تكامل

الشيخ جعفر سبحاني

شيخ جعفر سبحانى

- السيد علي السيستاني

سيد على سيستانى

- السيد محمد الشيرازي وقصته مع دارون

سيد محمد شيرازى و ماجراى او با داروين

نظريه الخلق دفعة أو دفعات هل يمكن أن يقبلها المنهج العلمي

آيا روش علمى نظريهء خلقت يكباره يا چندباره را مى پذيرد؟

تقديم الكتاب

پیش‌گفتار

أخيراً وللمرة الأولى في التاريخ تبدأ مناظرة "جدية" بين الإيمان والإلحاد..
به‌تازگی و برای نخستین بار در تاریخ، "مناظره‌ای جدی" بین بی‌خدایی و
ایمان آغاز شده‌است...

لماذا أقول للمرة الأولى؟

چرا می‌گویم برای نخستین بار؟

بكل بساطة لأنني أعتقد أن كل المناقشات التي كانت من قبل لا يمكن اعتبارها
مناظرات حقيقية ولا ردوداً حقيقية على الإلحاد العلمي، ولأنها مناظرات
ونقاشات بين من يدعون تمثيل الأديان ويحملون نظرة خاصة وفهماً خاصاً
للنصوص الدينية وبين ملحدين يردون على دين يقدمه فقهاء الدين وليس على
الدين نفسه.. وربما كلامي هذا لن يرضي البعض!

بسیار ساده است، چون من بر این باورم که تمام بحث‌ها و گفتگوهای که از
گذشته تا کنون جریان داشته را نمی‌توان مناظره‌های حقیقی و رديه‌های

واقعی بر خدا-ناباوری علمی به‌شمار آورد؛ چرا که در یک طرف این مناظره ها مدعیان ادیان با نگرش محدود و درک خاص از متون دینی و در سوی دیگر آن خدا ناباورانی هستند که بر دین ارائه‌شده توسط فقها و نه خود دین ، ردیه ارائه می‌دهند.... هرچند این سخن من به مذاق عده‌ای خوش نیاید!

فمن منّا لم يطرح ولو لفترة في حياته أسئلة وجودية وبحث لها عن أجوبة تشبع فضول الإنسان في بحثه الدائم عن علل الأشياء وأصولها سواء كانت هذه الأسئلة على مستوى الحياة على هذه الأرض مثل: "لماذا وجدنا؟"، و"هل للحياة معنى؟"، و"من هو الانسان؟"، و"من أين أتت حضارتنا؟"، أو على مستوى الكون كله مثل: "كيف يمكننا أن نفهم الكون الذي نعيش فيه؟"، أو "هل أن الكون احتاج إلى خالق؟".

کدامیک از ما این پرسش‌های بنیادین را هرچند فقط برای مدتی کوتاه در طول زندگی مطرح نکرده است و به دنبال پاسخی نگشته که بتواند جستجوی همیشگی بشر از کشف علت‌ها و ریشه‌های پدیده‌ها را اشباع کند؟ خواه این پرسش‌ها مربوط به زندگی بر روی این زمین باشد مثل "چرا ما به‌وجود آمده‌ایم؟"، "آیا زندگی هدفمند و معنی‌دار است؟"، "انسان کیست؟"، و "تمدن ما از کجا آمده است؟" یا مربوط به کل جهان هستی باشد، مثل "چگونه می‌توانیم جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم درک کنیم و بشناسیم؟"، یا "آیا جهان به خالق نیاز دارد؟".

والأجوبة الممكنة كثيرة ومتنوعة جداً، ولكنها تبدو وكأنها انحصرت أخيراً في الاختيار بين أمرين: الإله أو العلم... الإيمان بالله أو الإيمان بالعلم؟

پاسخ‌های احتمالی، بسیار و متنوع است؛ ولی به نظر می‌رسد همه این پاسخ‌ها سرانجام به انتخاب یکی از این دو می‌رسد: خدا یا علم؟ ... ایمان به خدا یا ایمان به علم؟ ...

...فهل علينا فعلا كما يبدو أن نختار بين الإيمان بإله أو الإيمان بالعلم؟

آیا ما مجبوریم همان‌گونه که امروزه به نظر می‌رسد بین ایمان به خدا یا ایمان به علم یکی را برگزینیم؟

والحقیقة إنني أرى الإلحاد اليوم، ولأسباب منطقية، مغتبطاً بانتصاره العلمي على رجال الدين. فمن يدعون تمثيل الأديان يردون على المواضيع العلمية التي يرونها معارضة للدين دون فهم لا للنصوص الدينية ولا للنظريات العلمية. لقد وجدت شخصياً من خلال قراءاتي لردود رجال الدين أو من خلال مشاهداتي للقاءات أو برامج مرئية، أنهم في مرات كثيرة يفهمون فهماً خاطئاً مشوهاً تماماً ثم يردون على فهمهم الخاطئ بأقوال ساذجة مع بعض المزيج المعتاد من المغالطة والاستعطاف.

در حقیقت، امروز می‌بینیم که بی‌خدایی به دلایلی منطقی از پیروزی علمی خود بر بزرگان دین شادمان و سرخوش است. مدعیان نمایندگی ادیان، بر آن دسته از موضوعات علمی که آنها را مخالف دین تشخیص می‌دهند، ردیه می‌نویسند؛ بدون اینکه نه از متون دینی درک درستی داشته باشند و نه از نظریات علمی. من شخصاً از مطالعه پاسخ‌های بزرگان دین یا مشاهده جلسات و برنامه‌های تلویزیونی آنها، دریافته‌ام که ایشان در موارد بسیار زیادی، موضوع را کاملاً اشتباه، ناقص و تحریف‌شده برداشت می‌کنند. سپس بر اساس همین بینش نادرست، با جملاتی ساده و بی‌مایه و بعضاً با ملغمه‌های رایجی که آکنده از مغالطه و تحریک احساسات است، شروع به پاسخ‌گویی می‌کنند.

فمن لم يسمع هذه الجملة: "التطور يدّعي أن الإنسان أصله قرد!" وهو أمر بالمناسبة خاطئ تماماً، أو "التطور يريد أن نؤمن أن كل ما نراه صدفة!" وهي مع الأسف كلمات غير صحيحة ولكن لها أنصارها! وهذه الكلمات تصدر من رجال الدين أو أتباعهم إما عن عدم اطلاع أو عن قصد، والنتيجة نفسها.

آيا کسی هست که این جمله را نشنیده باشد: "نظریه تکامل مدعی است انسان از نسل میمون است!" موضوعی که کاملاً اشتباه است. یا "تکامل می‌خواهد ما را مجاب کند که هرچه می‌بینیم از روی تصادف است!" این جملات نادرستند ولی متأسفانه برای خود، طرفدارانی دارند! این عبارات از سوی مردان دینی یا پیروان آنها بیان می‌شود، که دلیل آن نیز یا ناآگاهی است و یا غرض‌ورزی؛ که البته نتیجه یکسان است.

وقد بدأ أخيراً البعض من رجال الدين وتحت تأثير قوة أدلة النظريات العلمية بالاستسلام والاعتراف بأنها صحيحة من جهة، وبأنها لا تعارض الدين من جهة أخرى!

اخيراً برخی بزرگان دین در برابر دلایل قوی نظریات علمی، سر تسلیم فرود آورده و معترف شده‌اند که نظریات علمی صحیح است و در عین حال، با دین تعارضی ندارند!

لكن....كيف لا تعارض الدين!؟

ولی چگونه با دین تعارضی ندارند!؟

فالنظريات العلمية التي ينظر لها الملحدون الآن تمثل أطروحة متكاملة ترسم لوحة أخرى عن نشأة الكون وتطوره ونشأة الحياة على الأرض وتطورها دون الحاجة لفرضية "وجود إله"، بل اللوحة تحتوي أيضاً على قصة نشأة وتطور الدين كنتاج إنساني. إذن للخلق قصة علمية لا تحتاج بنظرهم لوجود إله واع وهادف كاتباً لها. فهل يمكن أن يقول عالم عاقل باجتماع قصة العلم الحالية كاملة مائة بالمائة مع الإيمان بإله دون أن يعطي حلاً للتناقضات بينهما؟

تتوری‌های علمی که امروزه مد نظر ملحدان است، طرح‌ها و رساله‌های منسجمی است که تصویری دیگر از پیدایش هستی و تکامل آن و نیز پیدایش حیات بر روی زمین و تکامل آن را بدون نیاز به فرضیه "وجود خدا" ترسیم می‌کنند. این تصویر همچنين دربرگیرنده داستان پیدایش و تکامل دین است و آن را یک دست‌آورد بشری تلقی می‌کند. بنابراین آفرینش، داستانی است علمی که به نظر آنها به وجود خدایی آگاه و هدف‌داری که آن را نوشته باشد، نیازی ندارد. آیا یک عالم خردمند می‌تواند قصه امروزین علم را به طور کامل و صددرصد، با ایمان به خدا یکجا گردآورد، بدون اینکه راه‌حلی برای رفع تناقضات میان این دو ارائه نماید؟

فلدینا تفسیران مختلفان يظهران متناقضين، ويذكرنا هذا المشهد بالنظريات الخمسة للأوتار، والتي وضعت للجمع بين نظرية الكم ونظرية النسبية العامة، حيث كانت تظهر مختلفة ومتناقضة فكان أن جاءت نظرية كل شيء أو نظرية M لتبين أنها كلها رؤيات مختلفة لنفس الحقيقة.

ما با دو تفسیر متفاوت روبرو هستیم که به نظر می‌رسد با هم در تعارض هستند. این صحنه ما را به یاد نظریات پنج‌گانه ریسمان‌ها می‌اندازد که برای ترکیب نمودن نظریه کوانتوم و نظریه نسبیت عام مطرح شده است؛ این دو ظاهراً با هم متعارض می‌باشند. بنابراین نظریه همه‌چیز یا نظریه

M (M-Theory) آمد تا بگوید که همه روایتهای مختلفی از یک واقعیت میباشند.

کتاب "وهم الإلحاد" يرفع التناقضات ويضع كل جزء في مكانه لترى "كل شيء" في لوحة واحدة متناغمة!

کتاب "توهم بی‌خدایی" این تناقضات را برطرف می‌سازد و هر بخش را در مکان خود جای می‌دهد تا "همه چیز" در یک تصویر هماهنگ و منجسم به زیبایی جلوه‌گر شود!

لقد عرف أحمد الحسن تماماً كيف يثير انتباه واهتمام القارئ غير المتخصص، وكيف يوصل له المعلومة العلمية، وفي نفس الوقت عرف تماماً كيف يستوقف العالم المتخصص عند النقاط التي ينبغي الوقوف عندها!! مهمة من الصعب إنجازها..

احمد الحسن به خوبی می‌داند چگونه توجه و علاقه خواننده غیرمتخصص را برانگیزاند و چگونه آموزه‌های علمی را به او برساند. وی در عین حال به خوبی وارد است که چگونه دانشمند متخصص را در نقاطی که توقف در آنها شایسته است، به درنگ وادارد!! مأموریتی که به انجام رسانیدنش بسی دشوار است...

فالكتاب يناقش وبأسلوب علمي دقيق منقطع النظير أهم النظريات المثبتة تجريبياً أو رياضياً ونظرياً، ويتعرض لمختلف العلوم مثل: علم الأحياء التطوري، وعلم الهندسة الجينية، والطب، والانتروبولوجيا، والجيولوجيا التاريخية، والتاريخ القديم، والاركيولوجيا، والفيزياء النظرية، والكوزمولوجيا، والفلسفة، وغيرها.

این کتاب با یک اسلوب علمی دقیق و بی‌نظیر، مهمترین تئوری‌هایی را که از نظر تجربی، ریاضی و نظری ثابت‌شده است، را به بحث می‌گذارد و به علوم مختلفی همچون زیست‌شناسی تکاملی، مهندسی ژنتیک، پزشکی، انسان‌شناسی، زمین‌شناسی تاریخی، تاریخ باستان، باستان‌شناسی، فیزیک نظری، کیهان‌شناسی، فلسفه و غیره نیز می‌پردازد.

ومن المهم أن أشير إلى أن الكتاب في الحقيقة يحتوي على مناظرة علمية من الطراز العالي مع البروفسور ريتشارد دوكنز الذي يعتبر من أكبر علماء الأحياء التطويرية المعاصرين، ومناظرة مع البروفسور ستيفن هوكنج وهو من أكبر علماء الفيزياء النظرية والرياضيات التطبيقية المتخصص في علم الكون صاحب النظرية المثبتة في اشعاع الثقوب السوداء، وتتخللهما مناظرة علمية مع الباحثين في الحضارات القديمة الذين هم على منهج البروفسور صموئيل كريمر في قراءة تاريخ الإنسان القديم التي تخلص إلى أن الدين نتاج إنساني نشأ قبل آلاف السنين وتطور مع السومريين والاكديين، ثم إلى المسلمين، مروراً باليهود والمسيحيين.

باید اشاره کنم که این کتاب در واقع حاوی یک مناظره علمی و سطح بالا با پروفسور ریچارد داوکینز یکی از بزرگترین دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی در عصر حاضر و همچنین با پروفسور استیون هاوکینگ یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فیزیک نظری، ریاضیات کاربردی، متخصص در حوزه کیهان‌شناسی و صاحب نظریه ثابت‌شده پرتوزایی سیاهچاله‌ها می‌باشد. این کتاب همچنین مناظره‌ای علمی با کاوش‌گران تمدن‌های باستانی است؛ کسانی که به روش پروفسور ساموئل کریمر به بازخوانی تاریخ انسان باستان روی آورده‌اند. خلاصه نتیجه تحقیقات این کاوشگران چنین است: دین یک دست‌آورد انسانی است که هزاران سال پیش پدیدار

گشته، با سومری‌ها و اکدی‌ها تکامل یافته و در ادامه با گذر از یهودیان و مسیحیان به مسلمانان رسیده‌است.

ولن أكون مبالغاً إن قلت: إن الكتاب يأخذك وبأسلوب رائع وواضح إلى حد يثير الدهشة في رحلة استكشافية تنطلق من "الإنسان" لتعود إلى "الإنسان"، رابطة بين أعمق المسائل العلمية المتعلقة بأصل الحياة والجنس البشري وطبيعة الكون من ناحية، وبين وجود إله هادف حكيم مقنن من ناحية أخرى، تجعلك تقتنع على الأقل مؤقتاً بأن لا شيء آخر ممكن أن يكون أكثر أهمية من معرفة هذا الإله. رحلة تتألف من ستة فصول تستحوذ على اهتمامك من أول صفحة إلى آخر صفحة، يثبت فيها أحمد الحسن أن العلم لا يوضع بمقابل وجود الإله.

اغراق نخواهد بود اگر بگویم: این کتاب با شیوه‌ای شگفت‌آور و صریح و به گونه‌ای اعجاب‌برانگیز، شما را به سفری اکتشافی می‌برد که از "انسان" آغاز می‌شود و به "انسان" باز می‌گردد، و بین پیچیده‌ترین مسائل علمی مربوط به منشأ حیات و نژاد انسان و ماهیت هستی از یکسو، و وجود خدایی هدف‌گذار، حکیم و قانون‌گذار از سوی دیگر رابطه برقرار می‌نماید، به گونه‌ای که شما را دست‌کم به‌طور موقت مجاب می‌کند که هیچ‌چیزی مهم‌تر از شناخت این خدا نیست، سفری در شش فصل که از صفحه‌ء نخستین تا آخرین صفحه، توجه و علاقه‌ء شما را به خود جلب می‌کند و احمد الحسن در آن ثابت می‌کند که علم، در مقام تعارض با وجود خدا، قرار نمی‌گیرد!

رجال الدين مرات كثيرة يقومون برد النظريات العلمية دون فهم كما سبق وأن ذكرت. وإنه لاختيار موفق هذا الذي اتخذه المؤلف حيث افتتح الكتاب في الفصل الأول ببيان هذا الدور الخطير الذي لعبه ولا زال يلعبه رجال الدين من مختلف الخلفيات، يهوداً ومسيحيون ومسلمين سنة وشيعة.. ستجد في هذا

الفصل أمثلة معبرة لبعض الردود من ممثلي الأديان والمتعلقة خصوصاً بنظرية التطور، ولا يكتفي المؤلف بسرد الأمثلة بل يحللها ويرد عليها كعالم متخصص ويبين خواءها العلمي ودرجة سذاجتها المؤسفة والمخجلة في نفس الوقت. ثم يبين المؤلف بعد ذلك استحالة ما يذهب إليه اليوم بعضهم من إمكانية الجمع بين القول بالتطور مطلقاً والإيمان بالله دون رفع التناقضات الظاهرة.

همان طور که پیشتر گفته شد و اشاره نمودم، بسیار پیش آمده که بزرگان دین، بدون درک و اندیشه، اقدام به رد کردن تئوری‌های علمی نموده‌اند. نویسنده با حسن انتخاب خود، فصل اول کتاب را به بیان این نقش مهم گذشته و حال بزرگان دین، با گرایش‌های مختلف اعم از یهودی، مسیحی، مسلمان سنی و یا شیعه آغاز می‌کند... در این فصل شما با نمونه‌های روشنی از برخی پاسخ‌های نمایندگان ادیان و اندیشمندان به‌ویژه در خصوص نظریه تکامل روبرو خواهید شد. البته مؤلف فقط به بیان نمونه‌ها بسنده نکرده بلکه آنها را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده و همانند یک دانشمند متخصص به آنها پاسخ گفته و بی‌مایگی علمی و میزان ساده‌لوحانه بودن آنها را که خود مایه تأسف و شرمساری است را بر ملا ساخته است. سپس نویسنده محال و ناممکن بودن رویکرد امروزی برخی از آنها که به دنبال یک تایید همزمان تکامل، با ایمان به خدا، بی هیچ قید و شرطی، بدون رفع تناقضات بین این دو هستند را روشن می‌نماید.

إن المؤلف لا يهمل لحظة واحدة إنصاف القارئ ولا إنصاف فقهاء الأديان الذين انتقد موقفهم في الفصل الأول، فسواء كان القارئ ممن يعتقد أن نظرية التطور غير صحيحة أو أنها مجرد "فرضية" أو نظرية غير مثبتة لا زال هناك أمل أن يوجد شيء "ربما قريباً" ينقضها ويهدمها لينتصر علماء الأديان المنكرين لها أخيراً، أو كنت عالم دین له موقف مشابه لإحدى الحالات التي انتقدها الفصل الأول، فأحمد الحسن في الفصل الثاني يفسر نظريتي

النشوء والارتقاء ويبين الأدلة، بصورة - أعتقد شخصياً - أنه يمكن الاستفادة منها في التدريس أو التبسيط العلمي للتطور، كعلم التشريح المقارن، والأحفوريات، والتطور في سلسلة الأحياء الموجودة، وقانون التطور الكوني العام، والانتكاس أو ضمور وفقدان الأعضاء والأنظمة البيئية المنعزلة ووجود أنظمة حياتية مختلفة فيها ووجود صفات غير سوية لدى بعض الأحياء، والتدجين والتربية، والأدلة الجينية كاندماج الكروموسوم الثاني لدى الإنسان، والاشترك بين الإنسان وبقية الرئيسيات في الفيروسات القهقرية.

مؤلف حتى برای لحظه‌ای نه انصاف خواننده کتاب و نه انصاف فقهای دینی را از نظر دور نمی‌کند؛ همان کسانی که موضع‌گیری‌هایشان را در فصل اول به بوتۀ نقد کشیده‌است؛ خواننده خواه از کسانی باشد که معتقدند نظریه تکامل نادرست است و یا این نظریه صرفاً یک "فرضیه" یا تئوری ثابت‌نشده‌ای است که همچنان امید دارد "چه بسا به همین زودی‌ها" چیزی یافت شود که آن را نقض و باطل نماید، تا علمای دینی منکر تکامل بر حریفان غالب شوند، و خواه اندیشمندی دینی باشد با موضع‌گیری همانند یکی از مواردی که در فصل اول به بوتۀ نقد کشانیده شده‌است. و احمد الحسن در فصل دوم نظریه پیدایش و ارتقا را تفسیر می‌کند و دلایل آن را بیان می‌کند، آن هم به شیوه‌ای که - به نظر من - می‌توان آنها را به خوبی در تدریس و عامه‌فهم کردن علوم مرتبط با تکامل به‌کار گرفت؛ علمی مانند: کالبدشناسی تطبیقی، سنگواره‌شناسی، تکامل در زنجیره جانداران فعلی، قانون عام تکامل کیهان، تحلیل‌رفتگی و حذف اعضای بدن، اکوسیستم‌های جدا افتاده و وجود سیستم‌های مختلف حیات در این اکوسیستم‌ها، وجود ویژگی‌های غیرعادی در برخی جانداران، اهلی و رام کردن و پرورش حیوانات، دلایل ژنتیکی از قبیل هم‌جوشی کروموزوم شماره دو انسان و مشترک بودن انسان و دیگر سرتیره‌ها در ویروس‌های پس‌گرد.

وقد رد في هذا الفصل على أهم الإشكالات التي تطرح حول النظرية، ثم تطرق لنقطة دقيقة وهي فرضيات نشوء الحياة على الأرض وعدم وجود أي نظرية علمية تفسره تفسيراً علمياً مقبولاً مؤيداً بالأدلة، وذلك في الحقيقة ثغرة في التصور الالحادي المتكامل المدعى.

وی در این فصل به مهمترین اشکالاتی که درباره نظریه تکامل مطرح است، پاسخ داده، و وارد مبحث ظریف تئوری‌های منشأ حیات بر روی زمین می‌شود؛ و اینکه هیچ نظریه علمی که بتواند این موضوع را به شیوه‌ای قابل قبول و با استناد به شواهد و مدارک علمی تفسیر کند، وجود ندارد؛ که این در واقع شکافی در تصور خداناباوری کامل مورد ادعا، می‌باشد.

وفي نهاية هذا الفصل، أو ربما قبل ذلك، ستكون قد تكونت لك فكرة جيدة لتتخذ موقفك النهائي اتجاه نظرية التطور من جهة، ومن ردود من يدعون تمثيل الأديان من جهة أخرى.

در پایان این فصل و شاید هم پیش از آن، اندیشه‌ای جدید برای شما شکل می‌گیرد که از یکسو موضع‌گیری پایانی شما در خصوص نظریه تکامل، و از سوی دیگر واکنش شما به رديه‌هایی که توسط مدعیان نمایندگی ادیان مطرح شده‌است، را مشخص می‌سازد.

النص الديني الثابت لا يعارض نظرية التطور، والكاتب بين هذا الأمر في الفصل الثالث وأحکم أهم النصوص الدينية التي يتوهم بعض المتدينين أنها تعارض نظرية التطور وبين استحالة صحة البعض الآخر، ثم - ولأول مرة - يبين مكان آدم الديني في القصة العلمية لتطور الحياة وعلاقته مع باقي الأجناس البشرية السابقة وكيفية تطور الجسم الذي سترتبط به روحه الإنسانية في طرح فريد لم يسبق له أحد مؤيد بالأدلة العلمية والتاريخية.

متن دینی اثبات‌شده تعارضی با نظریه تکامل ندارد و نویسنده، این موضوع را در فصل سوم شرح داده‌است. وی مهمترین متون دینی را که به گمان برخی متدینین در تضاد با نظریه تکامل است، را حلاجی کرده و نادرستی برخی از آنها را تبیین نموده‌است. سپس - برای نخستین بار - جایگاه آدم از منظر دین در داستان علمی تکامل حیات و رابطه او با دیگر نژادهای پیشین بشر را مطرح کرده و چگونگی تکامل جسمی را که روح انسانی با آن ارتباط برقرار خواهد کرد، با شیوه‌ای منحصر به فرد که کسی پیش از او ارائه نکرده، به همراه شواهد تاریخی و ادله علمی بیان داشته‌است.

ويتطرق أيضا في نفس الفصل لما يتوهم البعض من قصة خلق جسم حواء (عليها السلام) من جسم آدم (عليه السلام) ويرد على قصة زنا المحارم بين أبنائه.

نویسنده در همان فصل به سراغ داستان آفرینش جسم حوا (علیها السلام) از جسم آدم (علیه السلام) آن‌طور که برخی گمان کرده‌اند، می‌رود و داستان زنا با محارم بین فرزندان آدم را پاسخ می‌گوید.

وقد أجب في هذا الفصل أيضا على واحدة من أعقد المسائل الدينية المستعصية التي يعتقد بها كل من المسيحيين والمسلمين ولم يجب عنها أحد أبداً لحد الآن، ألا وهي التفسير العلمي الممكن لقصة ولادة عيسى (عليه السلام) من غير أب.

وی در همین فصل به یکی از دشوارترین و پیچیده ترین مسائل دینی که هم مورد اعتقاد مسیحیان است و هم مسلمانان، و در عین حال کسی تا کنون به آن پاسخ شایسته‌ای نداده، پاسخ می‌گوید؛ یعنی ارائه یک تفسیر علمی قابل قبول از ماجرای ولادت عیسی (علیه السلام) بدون داشتن پدر.

وبما إنَّ نظرية التطور تمثل لمن ينظرون للإلحاد نظرية متكاملة مفسرة لنشأة الحياة وتطورها وعدم الحاجة لوجود إله فأين مكان الإله فيها للمتدينين الذين يقبلونها؟ الفصل الرابع ينقلنا لإثبات وجود الإله من نفس نظرية التطور متعرضاً للخريطة الجينية وقانونية التطور أو الارتقاء بالانتخاب الطبيعي وهدفية التي تؤدي بك وعلى أقل تقدير إلى نفي القطع بعدم وجود إله!

از آنجا که از نگاه خداناباوران، نظریه تکامل یک نظریه یکپارچه، کامل و تفسیرکننده منشأ حیات و ارتقای آن است و در این فرآیند به وجود خدا نیاز نیست، پس جایگاه خدا در این نظریه برای دین‌دارانی که آن را می‌پذیرند، کجا است؟ فصل چهارم با استفاده از خود نظریه تکامل، ما را به اثبات وجود خدا سوق می‌دهد و برای این کار به سراغ نقشه ژنتیکی و قانون مندی تکامل یا ارتقا به‌وسیله انتخاب طبیعی و هدف‌مندی آن رفته و در ادامه شما را مجاب می‌کند که دست‌کم دلیلی قطعی بر عدم وجود خدا در دست نیست!

ومن جهة أخرى يطرح الفصل "مقاربة التصميم الذكي" حيث يحاول مؤيدوها إثبات التصميم الذكي في سلسلة الأحياء وأجزائها، وبالتالي إثبات وجود إله. لكن التصميم الذكي يواجه مجموعة من الثغرات الكبيرة، فالمصمم إن كان هو "الله" فعلمه مطلق وقدرته مطلقة ومن كان كذلك لأبد أن يكون تصميمه متكامل ولا يحتوي على ثغرات، وكمثال استطالة عصب الحنجرة فما هو تفسير هذه "الأخطاء" في التصميم؟ (أترككم بأنفسكم لتكتشفوا جواب أحمد الحسن.)

از سوی دیگر موضوع "رویکرد طراحی هوشمند" را در این فصل مطرح می‌کند که هواداران آن می‌کوشند با اثبات طراحی هوشمند در مجموعه جانداران و اندام آنها، وجود خدا را اثبات کنند؛ ولی نکته اینجا است که طراحی هوشمند دارای اشکالات متعدد و بزرگی است: اگر طراح همان "الله" است، وی از علم و قدرت مطلق برخوردار است و کسی که چنین

باشد، لاجرم طراحیش باید کامل و عاری از نقص و تعارض باشد. این در حالی است که به‌عنوان مثال کشیدگی عصب حنجره، به نظر می‌رسد ناقص این علم و قدرت مطلق باشد؛ خطاهایی از این دست در این طراحی را چگونه می‌توان تفسیر نمود؟ شما را به حال خود وامی‌گذارم تا پاسخ احمد الحسن را خود کشف کنید.

ثم يكمل بنا الرحلة المعرفية لنصل في الفصل الخامس إلى نوع آخر من أنواع التطور "التطور الثقافي". والحقيقة إن القفزة الثقافية وتمكن النوع الإنساني من الوقوف بوجه التيار الجارف لأنانية الجينة التي لا هدف لها إلا البقاء، بالأخلاق والإيثار الحقيقي لا تستطيع حتى نظريات الميمات شرحه وتفسير نشأته واستمرار بقائه. فما هو سبب هذه القفزة الثقافية في الآلاف الأخيرة من السنوات فقط؟

در ادامه این سفر معرفتی، نگارنده ما را به فصل پنجم و به نوع دیگری از تکامل به نام "تکامل فرهنگی" می‌رساند. واقعیت آن است که جهش فرهنگی و توانایی نوع بشر در رویارویی با جریان گسترده خودخواهی ژن‌ها - که یگانه هدف آنها بقا است - آن هم با استفاده از اخلاق و ایثارگری راستین، مقوله‌ای است که حتی نظریه M نیز از شرح و تفسیر شکل‌گیری و استمرار بقایش درمانده است. دلیل بروز این جهش فرهنگی، آن هم فقط در چند هزار سال اخیر چه بوده است؟

ليجيب عن هذه الأسئلة يحط بنا أحمد الحسن عند أول حضارة وثقافة ظهرت على هذه الأرض من خلال الملاحم والقصص السومرية التي مثلت قفزة ثقافية كبرى ظهرت فجأة في بلاد ما بين النهرين، فنسأل الألواح والشخصيات؛ نسأل جلجامش وديموزي...!! ونقرأ ملاحمهم بقراءة جديدة فريدة تغير زاوية رؤية هذه النصوص بـ 180 درجة لنعرف بشكل يثير فعلاً الدهشة قصة

الدين الإلهي المكملة منذ ذلك العهد بكل تفاصيلها وحيثياتها. ثم يأخذنا معه إلى نوح وقصة الطوفان العظيم الذي ترويهِ الكتب السماوية مفسراً، وأيضاً - لأول مرة - كيفية وقوعه وزمنه ومكانه، وهل شمل كل الأرض وهلك كل الأحياء بهذا الطوفان كما يعتقد بعض من فقهاء الأديان الذين لا يستطيعون تعليل أبسط الإشكالات، كوجود حيوانات الجزر المعزولة فيها فقط، والإشكال الكبير عن كيفية جمع نوح لآلاف الحيوانات المختلفة الأحجام والأنواع والبيئة مع أكلها وشربها دون ذكر ملايين من أنواع الحشرات الموجودة، وعن مصدر ومآل المياه التي غمرت كل الكرة الأرضية.. كل هذه الأمور العسيرة على الفهم تجد تفسيرها، بما يجمع بين الدقة العلمية والنصوص الدينية المثبتة، في الفصل الخامس.

برای پاسخ‌گویی به این دست پرسش‌ها، احمد الحسن از طریق حماسه‌ها و داستان‌های سومری، ما را به سراغ اولین تمدن و فرهنگی که بر روی کره زمین ظاهر شده است می‌برد؛ جهش فرهنگی بزرگی که به‌طور ناگهانی در سرزمین بین‌النهرین رخ عیان نموده است. در این فرآیند شکفت‌انگیز، ما از الواح و شخصیت‌ها می‌پرسیم؛ از گیلگمش و دُموزی سؤال می‌کنیم...!! و حماسه‌های آنان را با قرائتی نوین و منحصر به‌فرد بازخوانی می‌کنیم که زاویه دیدمان نسبت به این متون را ۱۸۰ درجه تغییر می‌دهد؛ تا به‌گونه‌ای اعجاب‌آور با روایت دین والای الهی - از آن دوران - با تمام جزئیات و عناصرش آشنا شویم. وی سپس ما را با خود به سوی نوح و ماجرای طوفان سهمگینی که کتاب‌های آسمانی آن را روایت و تفسیر می‌کنند می‌برد و آنجا نیز - برای نخستین بار - کیفیت وقوع طوفان و زمان و مکان آن را بیان می‌دارد و به این سؤالات پاسخ می‌دهد که آیا طوفان نوح - آن‌گونه که برخی فقهای دینی اعتقاد دارند و درعین حال نمی‌توانند ساده‌ترین اشکالات مانند وجود انحصاری حیوانات در برخی جزایر جدا افتاده را حلاجی کنند - تمام زمین را دربرگرفت و تمام جانداران را هلاک کرد؟ اشکال بزرگی که در اینجا رخ می‌نماید آن است که چگونه نوح توانست هزاران حیوان مختلف را که از لحاظ اندازه، نوع، محیط زندگی و خورد و خوراک بسیار با هم متفاوت

بودند، به غیر از میلیون‌ها نوع حشره‌ای که آن زمان موجود بوده، گرد هم آورد. همچنین منبع و فرجام این آب‌ها که تمام کره زمین را پوشاند، از کجا بوده و به کجا رفته‌است؟ ... تفسیر همه این مواردی که درکشان دشوار است به صورتی موشکافانه از نظر علمی و متون دینی بطور همزمان اثبات شده، که آن را در فصل پنجم خواهید یافت.

بعد نقاش نظریه نشأة وتطور الحياة على الأرض وعلاقتها بالإيمان بالإله وتفسير القفزة الثقافية في التاريخ الإنساني يناقش الفصل السادس نظرية نشأة وتطور الكون تلقائياً من "لا شيء" هذا النقاش يحتاج ليس فقط إلى نظرة جديدة للواقع وللأشياء، ولكن أيضاً لنظريات علمية قادرة على التعامل مع مستويات أخرى من الأحجام والمسافات والزمن ودرجات الطاقة والحرارة وما شابه. فالكون الذي نعيش فيه الآن أو (المشاهد منه) أكبر بكثير من الأرض ومن المجرة التي هي مجرتنا "درب التبانة" ويحتوي على عدد هائل جداً منها، وقد كان في بدايته في منتهى الصغر أصغر من أدق ذرة في خليتنا بل أصغر بكثير جداً، مجرد نقطة، وقد عرفت ولادته ظروفها قصوى من الطاقة والكثافة وفي بعض مراحلها الأولى توسع بسرعة تفوق بكثير جداً أعلى سرعة يسمح بها للضوء أن ينتقل فيه (مرحلة التضخم).

پس از بحث و بررسی درباره نظریه پیدایش و تکامل حیات بر روی زمین و رابطه آن با ایمان به خدا، و نیز تفسیر جهش فرهنگی در تاریخ بشر، نویسنده در فصل ششم نظریه منشأ و تکامل هستی به‌خودی خود از "هیچ" را مورد بررسی قرار می‌دهد. این مبحث، نه تنها به نگرشی جدید در خصوص واقعیت‌ها و اشیاء نیاز دارد، بلکه به تئوری‌های علمی که بتواند با سطوح دیگری از حجم‌ها، فاصله‌ها، زمان، درجه حرارت و انرژی و مانند آن تعامل داشته باشد نیز نیازمند می‌باشد. جهان هستی که ما اکنون در آن زندگی می‌کنیم یا آن بخشی از آن را که می‌بینیم بسیار بزرگتر از زمین و کهکشان ما یعنی کهکشان راه شیری است و در برگیرنده تعداد بسیار

زیادی از این کهکشانشان می‌باشد. در ابتدا، کائنات در نهایت کوچکی و خردتر از کوچکترین اتم در سلول ما و حتی بسیار کوچکتر از آن بوده است: یک نقطه مجرد. پیدایش کائنات با رویدادهای عجیب و تکان‌دهنده‌ای از انرژی و چگالی همراه بوده‌است و در برخی مراحل اولیه با سرعتی بسیار بیشتر از سرعتی که نور می‌تواند حرکت کند، گسترش و انبساط یافته‌است (مرحله تورم کیهانی).

فالقفزة المهولة التي عرفتها الفيزياء منذ بداية القرن الماضي وخصوصاً مع مجيء نظرية النسبية وميكانيكا الكم أدت بنا إلى معرفة مدى محدودية فهمنا البسيط للعالم والمبني على تجربتنا اليومية. في الفيزياء الحديثة هناك عدة أمور غريبة تصطدم مع نظرتنا للواقع والأشياء والتي يصعب فهمها أو حتى تخيلها، كيف يمكن فهم أن جسيماً ما (مثلاً جسيم من الضوء أو من المادة) ليس عنده مكان محدد وأنه مجموعة جسيمات شبحية أو موجة احتمالات لوجودات شبحية وأن المراقب هو من يحقق أحدها عند التوجه إليه أو عند مشاهدته؟ ثم أين تذهب باقي الوجودات الشبحية ليبقى واحد منها فقط أو لما تنهار دالة الموجة ويعود الجسيم إلى التصرف كجسم حقيقي؟ وكيف يمكن فهم أن المشاهد أو المراقب يؤثر في سلوك الجسيمات علماً أن العالم كله عبارة عن تركيبات للجسيمات؟ كيف يمكن فهم وتفسير انتقال المعلومات بسرعة تفوق سرعة الضوء مع أن هذا الأمر مستحيل ضمن النظرية النسبية؟

جهش بلندی که فیزیک در اوایل قرن گذشته برداشته - به‌ویژه پس از مطرح‌شدن نظریه نسبیت و مکانیک کوانتوم - درک بسیار ساده و محدود ما از گیتی که خود مبتنی بر تجارب روزانه ما می‌باشد را به‌رخمان کشیده است. در فیزیک نوین امور شگفت‌متعددی وجود دارد که با نگرش ما نسبت به واقعیت‌ها و اشياء - که فهمیدن و حتی تخیل آنها نیز دشوار است - سر تضاد و ناسازگاری دارد. چگونه می‌توان درک کرد که یک ذره (مثلاً ذره‌ای از نور یا ماده) فاقد مکان مشخصی باشد؟ و به صورت مجموعه‌ای از ذرات

شبح‌گونه یا امواج احتمالاتی از موجودات شبح‌گونه می‌باشد؟ و اینکه وقتی ناظر به یکی از آنها توجه کند یا آن را مورد مشاهده قرار دهد، به آن واقعیت می‌بخشد، و وقتی معادله موج فرو می‌ریزد و ذره مانند یک جسم حقیقی رفتار می‌کند، سایر موجودات شبح‌گونه به کجا می‌روند تا در نهایت فقط یکی از آنها باقی بماند؟ با علم به اینکه جهان سرشار از ذرات است، چگونه می‌توان تصوّر نمود که بیننده یا رصدکننده، خود در شیوه عملکرد ذرات تأثیرگذار می‌باشد؟! چگونه فهم و تفسیر انتقال داده‌ها با سرعتی بالاتر از سرعت نور امکان‌پذیر است و حال آنکه طبق نظریه نسبیت چنین چیزی غیرممکن می‌باشد؟!

رحلة البحث عن أصل الوجود تنقلنا في الفصل السادس إلى التدقيق في كل ما يحيط بنا من مكان وزمان وقوة وطاقة ومادة وكتلة ثم جسيمات ومضاداتها وكواكب ونجوم ومجرات وثقوب سوداء ثم الضوء والمادة السوداء والجاذبية والطاقة المظلمة الغريبة.. فيوقفنا أحمد الحسن في هذا الفصل عند أحدث الاكتشافات العلمية والتفاسير النظرية، ويغوص بنا بعيداً في الماضي السحيق للخلق، أكثر من 13 مليار سنة، ويناقش نشأة الكون ونظرية الانفجار العظيم مروراً بالنسبية الخاصة والعامة وفيزياء الكم وتعدد الأكوان، ووصولاً إلى ما يشرح أن يكون النظرية "الشاملة" أي نظرية ام M Theory.

سفر اکتشافی از منشأ هستی در فصل ششم به ژرفنگری در هر چیزی که اطراف ما است اعم از مکان، زمان، انرژی، ماده، جرم، ذره و پادذره، سیارات و ستارگان، کهکشان‌ها، سیاه‌چاله‌ها، سپس پرتو و ماده تاریک، انرژی جاذبه و انرژی تاریک شگفت‌انگیز می‌رسد. احمد الحسن در این فصل ما را با جدیدترین اکتشافات علمی و تفسیرهای نظری، آشنا ساخته و ما را به گذشته بسیار دور آفرینش می‌برد؛ یعنی به بیش از ۱۳ میلیارد سال پیش. وی با پرداختن به نسبیت خاص و عام، فیزیک کوانتوم و فرضیه

چندجهانی، منشأ هستی و نظریه انفجار بزرگ را برای دستیابی به آنچه نظریه همه‌چیز (نظریه M) نامیده می‌شود، به بحث می‌گذارد.

والأعجب من هذا وذاك نظرية الأكوان المتوازية التي في كل وقت بلانك ينقسم الكون إلى عدد مهول منها والمشاهد هو من يحدد أحدها! ثم من هو هذا المشاهد؟ وما هي حدوده؟ وهل أنه شرط أولي أو نهائي في معادلة وجود كوننا هذا؟!

شگفت‌انگیزتر از اینها، فرضیه جهان‌های موازی است که طبق آن در هر بازه زمانی پلانک جهان به تعداد زیادی از این جهان‌های موازی تقسیم می‌شود و این بیننده است که یکی از آنها را برمی‌گزیند! این بیننده کیست؟ محدودیت‌های او کدام است؟ آیا وجود وی، شرط اولیه در معادله این هستی ما است، یا شرط نهایی پیدایش آن؟

ما معنی نظریه الأغشبية أونظرية ام؟ وما معنی وجود أكثر من أربعة أبعاد في هذا الكون، أحد عشر بُعداً حتى الآن؟ وما هو الرد على ما طرحه بروفيسور ستيفن هوكنج أخيراً عن أصل الكون وبدائته، وأن نظرية ام ونظرية الكم كافتيتان لتفسير ظهور الكون من العدم، وأنه لا يحتاج ظهور الكون من العدم غير وجود قانون الجاذبية فقط المتوفر منذ البداية حسب نظرية كل شيء أو نظرية ام، وأن الكون ممكن أن يظهر دون حاجة لفرض وجود إله؟ وما معنی ما يقوله علماء الفيزياء بأن مجموع الطاقة الموجبة مع الطاقة السالبة في الكون المادي يساوي صفر؟ هل يكفي الجواب بأن سبب وجود الكون هو وجود قانون مجهول الأصل وفضاء بدائي مجهول الأصل وأن الكون بل الأكوان تخلق نفسها ولازالت تخلق نفسها تلقائياً ومن ذات نفسها؟!

نظریه پوسته‌ها یا نظریه M چه معنایی دارد؟ وجود بیش از چهار بُعد در گیتی - و یازده بُعد تا کنون - به چه معنا است؟ چه پاسخی برای اظهارات

اخیر پروفیسور استیون هاوکنگ در خصوص منشأ هستی و پیدایش آن وجود دارد؟ آنجا کہ می‌گوید نظریه M و نظریه کوانتوم برای تفسیر پیدایش هستی از عدم کافی هستند و قانون جاذبه به تنهایی برای این پیدایش کافی است (زیرا طبق نظریه همه‌چیز یا نظریه M جاذبه از همان ابتدا وجود داشته‌است) و اینکه هستی می‌تواند بدون نیاز به خدا پدیدار شده باشد. این سخن فیزیکدان‌ها کہ می‌گویند مجموع انرژی مثبت و انرژی منفی در جهان مادی برابر با صفر است، یعنی چه؟ آیا این پاسخ کافی است کہ دلیل پیدایش هستی یک قانون ناشناخته و فضایی بنیادین است کہ آن هم منشأ نامعلومی دارد و هستی - بلکه هستی‌ها - به خودی خود، خویشتن را ساخته و اکنون نیز می‌سازند؟

وهل يمكننا كعقلاء، كلما عجزنا عن الفهم الشامل لما تعطيه نظرياتنا، الاكتفاء بإلغاء السببية أو بحضر السؤال البديهي والمعقول عن السبب الذي كان ولا زال هو الدافع والمحرك للبحث العلمي طيلة آلاف السنين "لماذا"؟ وهل يكفي مثلاً تسفيه السؤال بنقل قول عالم ما فائز بجائزة نوبل أو مرشح لها وهو يصف "السؤال عن السبب" بأنه سؤال "غبي" أو "غير ضروري"؟!

آیا ما به عنوان انسان‌های عاقل و اندیشمند، هرگاه از درک جامع آنچه نظریاتمان پیش روی ما قرار می‌دهد عاجز شویم، می‌توانیم صورت مسأله را پاک کنیم و یا سؤالی بديهی و معقول را در مورد سببی که قبلاً وجود داشته و همچنان انگیزه و موتور محرکه پژوهش‌های علمی در طول هزاران سال است یعنی "چرا؟" را حذف کنیم؟ آیا با تکیه بر سخنان دانشمندی که جایزه نوبل را به دست آورده، یا نامزد دریافت آن بوده است و او "پرسش از علت" را سؤالی "ناخردانه" یا "غیرضروری" می‌خواند، ما نیز آن را بیهوده بخوانیم؟!

كل هذه الأسئلة المهمة جداً يتطرق إليها أحمد الحسن في هذا الكتاب القيم "وهم الإلحاد" مع إنصاف نصوص دينية لا أعتقد أن أحداً فهم معناها لحد اليوم..

احمد الحسن در كتاب ارزشمند "توهم بی‌خدایی" با نگاهی منصفانه به متون دینی، این مسائل مهم و دشوار را پاسخ می‌دهد، آن هم به شیوه‌ای که گمان می‌کنم تا امروز کسی معنا و مفهوم آن را درک نکرده باشد...

بين التفريط والافراط: "موس اوکام (Ockham) وموس لیشتنبرغ (Lichtenberg)"..
في الوسط العلمي والفلسفي هناك بعض الضوابط في التعامل مع النظريات والنماذج، ولا أريد أن أستقصيها ولكن سأقتصر على بعض الأمثلة التي أحتاجها، فمثلاً: إذا كان لدينا نظرية مثبتة تجريبياً ونظرياً وتفسر بشكل جيد كل ما وضعت لأجله، فنعتبرها نظرية جيدة ولا نرى داعي للبحث عن غيرها، وأما إذا أخفقت النظرية في بعض الجوانب ونجحت في أخرى ووجد سبيل لتعديلها أو الإضافة عليها فبها وإلا فينبغي البحث عن غيرها إن أمكن، ومرات يستعصى الأمر فتوضع نظرية ثانية لسد النقص وربما لا تقبل النظريتان الدمج كحال النسبية وميكانيكا الكم.

بين تفريط و افراط: "تيج اوکام Occam's و تيج لیشتنبرگ Lichtenberg Razor" .. در محافل علمی و فلسفی، در رویارویی با تئوری‌ها و طرح‌ها، یک سری اصول و چهارچوب‌های از پیش تعریف‌شده وجود دارد. من نمی‌خواهم در این مبحث عمیق شوم ولی به اختصار چند نمونه را که به آنها نیاز دارم بیان می‌نمایم. مثال: اگر ما نظریه‌ای داشته باشیم که به طور آزمایشی و نظری ثابت شده باشد و بتواند همه مواردی را که برای آن وضع شده، به خوبی تفسیر کند، ما آن را یک نظریه خوب به‌شمار می‌آوریم و لذا نیازی برای گشتن به دنبال نظریه‌ای دیگر نمی‌یابیم. اما اکنون نظریه‌ای را در نظر

می‌گیریم که در بعضی زمینه‌ها شکست خورده و در برخی زمینه‌ها موفق بوده‌است. اگر راهی برای اصلاح این نظریه یا ضمیمه کردن بر آن یافت شود، از این راه می‌رویم وگرنه باید تا حد ممکن به دنبال نظریه دیگری گشت. گاهی اوقات کار دشوار می‌شود و در این هنگام نظریه دومی برای رفع و رجوع نواقص نظریه اول ارائه می‌گردد؛ البته ممکن است بعضاً این دو نظریه با یکدیگر قابل ادغام نباشند؛ مانند تئوری نسبیت و مکانیک کوانتوم.

ولكن يوجد أيضا حالات يكون عندنا نظريتان كلاهما تحاكي الواقع والتجربة وتعطيان نفس التنبؤات ولا يمكن ترجيح إحداهما على الأخرى، فيتم اختيار الأبسط منهما والأكثر أناقة. ومن أهم مكونات هذه البساطة والأناقة هو الاقتصار على فرض فقط ما كان ضرورياً، مثلاً: لو أننا افترضنا أن نموذج الأثير ونموذج النسبية متطابقين من كل حيث وجهة (وليس الأمر كذلك) فأكيد أن العلماء سيختارون نموذج النسبية لعدم الحاجة لافتراض وجود أثير (وربما قد يكون له عودة أو أنه فعلاً قد عاد ولكن بصورة أخرى: العدم الكمي). مثال آخر هو: الثابت الكوسومولوجي لاينشتاين والذي فعلاً تم التخلي عنه في مرحلة ما، وقد أعادت الضرورة إرجاعه، وهناك أمثلة أخرى يكون الحذف فيها نهائياً.

گاهی اوقات ما با دو نظریه روبرو هستیم، که هر دو به گونه‌ای درست از واقعیت‌ها و تجربه‌ها دم می‌زنند و نمی‌توان یکی را بر دیگری ترجیح داد. در اینجا آن نظریه که ساده‌تر و گیراتر است انتخاب می‌شود. یکی از مهمترین اجزای این سادگی و گیرایی، بسنده کردن بر مفروضات ضروری است. یعنی آن نظریه‌ای که کمترین پیشفرض‌ها را دارد، ساده‌ترین است و مجهول جدیدی ایجاد نمی‌کند، مورد برتری محسوب می‌گردد. به عنوان مثال اگر فرض بگیریم که مدل اتر و مدل نسبیت از تمام جهات با یکدیگر مطابقت داشته باشند (که البته این گونه نیست) قطعاً دانشمندان مدل نسبیت را برمی‌گزینند؛ چرا که در این صورت نیازی به فرض اتر وجود نخواهد بود. چه

بسا نظریه اتر در آینده بازگشتی داشته باشد و یا شاید هم در حال حاضر به شکل دیگری بازگشته باشد: عدم کوانتومی! یک مثال دیگر، ثابت کیهانی اینشتین است که زمانی به حال خود رها شده بود و اینک به اقتضای ضرورت، دوباره به آن رجوع می‌شود؛ و مثال‌های دیگری که در نهایت به حذف منجر شده‌اند.

هذا الأمر هو بمثابة مبدأ منهجي في البحث الفلسفي والعلمي، وإن كان ليس مبرهنًا عليه على الأقل بصورة كاملة، والمبدأ يشتهر باسم "موس اوكام" يقص كل ما هو زائد، وهو المشار إليه في الحوار الشهير المنسوب لابلاس مع نابوليون:

این شیوه را که یک اصل نظام‌مند در مباحث فلسفی و علمی به‌شمار می‌رود و البته دست کم بطور کامل اثبات نشده‌است، به‌نام «تیغ اوکام» می‌شناسند؛ تیغی که همه زوائد را می‌تراشد و حذف می‌کند. در گفتوگوی مشهوری که به لاپلاس و ناپلئون نسبت می‌دهند، به این موضوع اشاره شده است:

«نابولیون: سید لابلاس، لا اجد في نظامك ذكرا لله!
لابلاس: سیدی، لم احتج لهذه الفرضية.
فاسف علماء اخرون لكون لابلاس كان يقتصد في استعمال فرضية تستطيع ان تفسر كل شئ!»

لابلاس يجيب هذه المرة: نعم سیدی، هذه الفرضية تفسر كل شئ، ولكنها لا تمكن من التنبؤ. وانا كعالم يتوجب علي منحكم اعمالا تسمح لكم بعمل تنبؤات» انتهى.

«ناپلئون: جناب لاپلاس، در نظام مورد نظر شما اثری از خدا نمی‌بینم!
لاپلاس: سرورم، من به این فرضیه نیازی ندارم.
سایر دانشمندان از اینکه لاپلاس در به کارگیری فرضیه‌ای که بتواند همه چیز را تفسیر کند، خست به‌خرج داده‌است، اظهار تأسف نموده‌اند!

لاپلاس این بار جواب داد: البته سرورم! این فرضیه‌ای است که همه چیز را توضیح می‌دهد، ولی قادر به پیش‌بینی نیست و من به‌عنوان یک دانشمند باید کارهایی را به شما پیشنهاد کنم که اجازه پیش‌بینی به شما بدهد.»

وقد يصاغ هذا المبدأ بصور عديدة، وأيضاً قد يسمى بأسماء عديدة فسأسمح لنفسى أن أصيغه هكذا:

"ينبغي البحث عن أبسط الحلول ولكن لا إفراط ولا تفريط"، وأما الصيغة اللاتينية المنسوبة لويليام الاوكامي (الذي عاش بين القرن الثالث عشر والرابع عشر ميلادي) فهي: "Numquam ponenda est pluralitas sine necessitate" والتي تعني تقريباً: "لا تفترض كثرة الموجودات فوق ما هو ضروري".

شاید این اصل به صورتهای متعددی مطرح شده و اسامی مختلفی نیز به آن داده شده باشد. من هم به خودم اجازه می‌دهم که آن را این‌گونه ارائه کنم:

"باید به دنبال ساده‌ترین راه‌ها بود ولی بدون افراط و تفريط".
دستورالعمل لاتینی منسوب به ویلیام اوکام (که در قرن سیزدهم و چهاردهم میلادی می‌زیسته) چنین است: "Numquam ponenda est pluralitas sine necessitate" که تقریباً معنای آن چنین می‌شود: "فرضیاتِ بیش از مورد نیاز را در نظر نگیر".

ولكن موسى اوكام هو موسى ذو حدين وإساءة استعماله قد تعطي نتيجة عكسية تماماً، ومن سوء استعمالاته الإفراط في الامتناع عن تكميل النظرية وفرض تماميتها لجوءاً إلى تأويل على حساب البديهيات. كتاب "وهم الالحاد" يعطي - حسب طرح المؤلف - مواضع كثيرة لهذا استعمال، مثلاً: التفسير الارتودوكسي لمكانيك الكم بالمقارنة مع التفسير السببي الذي يفترض وجود أكوان أخرى لهذه الضرورة.. فالكاتب يبين أن التفسير ضرورة والأكوان

المتعددة فرضية ليست زائدة بل وأنها مفترضة بصورة أو بأخرى في موضع آخر من النظرية لنشأة الكون (نظرية ام).

ولی تیغ اوکام، تیغی دو لبه است و استفاده نادرست از آن، نتیجه‌ای کاملاً معکوس به دنبال دارد. یکی از کاربردهای غلط این تیغ، افراط در امتناع از تکمیل کردن نظریه و کامل‌پنداشتن آن است، که با بدیهی دانستن فرضیات صورت می‌گیرد. کتاب "توهم بی‌خدایی" - بر اساس چهارچوبی که نویسنده طرح‌ریزی کرده - نمونه‌های مختلفی از این استفاده نابجا را ارائه می‌نماید؛ مانند تفسیر ارتودوکس از مکانیک کوانتوم در مقایسه با تفسیر علی که وجود کائنتاتی دیگر برای آن را ضروری فرض می‌گیرد. ... نویسنده روشن می‌کند که چنین تفسیری ضروری است و تفسیر چندجهانی، نه تنها فرضیه‌ای زائد به‌شمار نمی‌رود، بلکه به گونه‌ای دیگر و در بخش دیگری از نظریه پیدایش هستی (نظریه M) فرض گرفته شده است.

فنصل بذلك إلى أن النظرية تجيب عن السؤال "لماذا" بـ"هكذا بدون سبب"، أي أن استعمال موس اوکام بطريقة غير صحيحة يجعل منه موساً ليس له قبضة فقط تنقصه الشفرة "موس ليشتاتبرغ".

به این ترتیب در ادامه به جایی می‌رسیم که تئوری به پرسش "چرا" این‌گونه پاسخ می‌دهد: "بخودی خود و بدون علت"; یعنی استفاده نادرست از تیغ اوکام، آن را به تیغ بدون دسته‌ای تبدیل می‌کند که تبدیل می‌شود به "تیغ لیشتنبرگ".

فالكتاب "وهم الإلحاد" يعطي حلاً لرفع التعارضات بين هذه النظريات، ثم يعطي أهم المواضع التي ربما قد أسيء فيها استعمال موس اوکام في نظريات النشأة والتطور للحياة، للكون وللثقافة الانسانية!

کتاب "توهم بی‌خدایی" برای رفع تعارضات موجود بین این نظریه‌ها، راه‌حلهایی چند ارائه می‌نماید. سپس به‌سراغ مهم‌ترین مواردی می‌رود که شاید در آنها تیغ اوکام به گونه‌ای غلط برای تشریح تئوری‌های پیدایش و تکامل حیات، تکامل هستی و تکامل فرهنگ انسانی به‌کار رفته باشد!

فتجد رجلا واسع المعرفة بالحياة وأسلوب تطورها في أدق تفاصيلها، وتارة خبيراً بالبيولوجيا، وأخرى بالاركيولوجيا، ثم بتاريخ الإنسان وبالألواح، ثم تنسى كل هذا وتجد نفسك تارات كأنك تقرأ أروع الكتب التبسيطية من عالم كوسمولجيا، ثم تجده عالم أخلاق لا مثيل له، متفوق في كل المستويات.

با خواندن این مطالب به خوبی در می‌یابیم که ما با مردی روبرو هستیم که در خصوص حیات و شیوه‌های تکامل آن دارای دانشی ژرف می‌باشد. وی گاهی در علم زیست‌شناسی خبرگی نشان می‌دهد، و گاه در علم باستان‌شناسی و تاریخ بشر و گاه در دانش مطالعه و تحلیل الواح باستانی. سپس همه‌ی اینها را فراموش می‌کنیم و در مواردی خودمان را در حالی می‌یابیم که گویی در حال خواندن زیباترین کتاب عامه فهم از یک دانشمند کیهان‌شناس هستیم؛ سپس او را یک عالم بی‌نظیر اخلاق می‌یابیم که در همه‌ی سطوح، دانش و بینشی سترگ دارد.

ومما لا أشك فيه، أن القارئ العزيز سينتبه إلى إحدى أهم صفات الكتاب وهي الأمانة العلمية الكبيرة المتجلية في كل فصول الكتاب، حيث إن اقتباسات المؤلف كلها تامة لا بتر فيها أبداً، وهذا أمر مهم جداً ويشعرك بالثقة والارتياح ويدل على النزاهة والانصاف..

بی‌تردید خواننده عزیز به یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این کتاب که امانت‌داری علمی قابل توجهی که در تمام بخش‌های کتاب جاری است، پی می‌برد؛ چرا که تمام نقل قول‌های مؤلف به‌طور کامل بیان شده و در آن هیچ

گزینش، انقطاع و نقصی وجود ندارد. این موضوع بسیار حائز اهمیت است؛ از یکسو باعث می‌شود شما احساس اعتماد و رضایت نمایید و از سوی دیگر نشانه‌ای از پاکی، صداقت و انصاف‌ورزی نویسنده می‌باشد...

فلا يمكن إلا أن أجد نفسي معجباً بهذا الكتاب بشكل كبير... ولكن ليس لأجل هذه الأسباب فقط، بل ربما أيضاً لروعة الأسلوب، ولأجل سلاسة الربط بين ما كان يظهر مستحيلاً الربط بينه... كما لا أخفي أيضاً أن قسطاً كبيراً من إعجابي سببه الاحترام العظيم من مؤلفه للإنسان ولعقله بكل ما في الكلمة من معنى دونما تجاوز أو تكبر أو مغالطة، تراه غير مجامل فيما لا يستحق المجاملة، ومثلياً على ما يستحق الثناء، فالكتاب يدعو كل إنسان عاقل أن يبحث ولا يرضى إلا بالمعرفة.

من خودم کاملاً شیفته‌ام این کتاب شده‌ام... ولی نه فقط بخاطر دلایل پیش‌گفته‌شده، بلکه همچنين بخاطر اسلوب زیبا و گیرای آن؛ و نیز به‌دلیل برقرار نمودن ارتباطی سلیس و شیوا بین موضوعاتی که ظاهراً ربط دادنشان به این سادگی‌ها امکان‌پذیر نمی‌باشد... در ضمن پوشیده‌نماند که بخش عمده‌ی شیفتگی من، به احترام فوق‌العاده‌ای که نویسنده‌ی کتاب برای انسان و خرد او قائل است، بازمی‌گردد؛ احترامی به تمام معنا و بدون اینکه افراط، بزرگ‌نمایی و یا مغالطه و سفسطه‌گری در آن راه داشته‌باشد. او را چنین می‌بینی که نسبت به آنچه شایستگی نرمش ندارد، نرمش و مدارا نمی‌کند و آنچه را که شایسته‌ی ستایش باشد، می‌ستاید. این کتاب هر انسان خردمندی را به جستجو و کاوش دعوت می‌کند و برای او چیزی جز دانش و معرفت نمی‌پسندد.

ومع أنني المفروض أن أكون مستعداً لنهاية الكتاب إلا أنه كان مفاجأة لي أن أصل لآخر صفحة وأكتشف أن الكتاب قد انتهى.. فكل فصل كان يمنحني

فرصة الاستمرار في معرفة أكثر لأمر تطرح لأول مرة. أما في آخر صفحة فقد انقطع الأمل بانتهاء رحلتي التي تمنيت أن تستمر إلى الأبد..!

من با اينكه بايد خود را برای رسيدن به پايان كتاب آماده می‌کردم ولی ناگهان دريافتم كه به صفحه آخر رسیده‌ام و تازه فهميدم كه كتاب به انتهای خود رسیده است. ... هر فصل این كتاب فرصت ادامه درك بیشتر اموری را كه برای نخستین بار مطرح می‌شود، در اختیار من نهاد، اما در آخرین صفحه و با پايان پذیرفتن این سفر - كه دوست داشتم تا ابد ادامه می‌یافت - آرزویم نقش بر آب شد...!

وربما أكثر من قول "أول مرة" في تقديمي لكتاب "وهم الإلحاد"، ولكني أتوقع أن تلتمس لي العذر - أيها القارئ العزيز - بعد انتهائك منه أو ربما قبل ذلك، وأشك في أن إنساناً منصفاً قادراً أن يقاوم هذا الكتاب، وبالتالي لا يبقى له خيار على الأقل سوى الاقرار بقوة وعلمية حجته واستدلالاته..

در مقدمه‌ای كه بر كتاب "توهم بی‌خدایی" نوشته‌ام، چه بسا از عبارت "نخستین بار" به كرات استفاده کرده‌ام، ولی انتظار من این است كه - شما ای خواننده گرامی - پس از اتمام مطالعه كتاب یا حتی قبل از آن، دلیلی برای این سخن من بیابی. من شك دارم كه انسان منصف بتواند در برابر این كتاب جبهه بگیرد، بنابراین تنها گزینه‌ای كه دست كم برای او باقی می‌ماند، چیزی نیست جز اعتراف به قوت مطالب آن و علمی بودن استدلال‌هایش...

غير إنه لا يمكنني شخصياً الجزم بالنتيجة التي ستخرج بها بعد انهاءك لهذا الكتاب وهل أنك ستختار "الإلحاد والعلم" أو "الدين والعلم" أو "الخرافة" وهو شيء لا أتمناه لك على أي حال.. ولكن لن أجازف إن قلت: إن الكتاب سيعطيك قطعاً بالإضافة إلى الشرح البسيط وفي نفس الوقت الدقيق لأعقد

النظريات الحديثة وعلاقتها بوجود إله من عدمه - الفرصة لوضع أهم نقاط الخلاف والتعارض بين العلم والإيمان بالإله في موضعها والتعرف على أدلة المنظرين للإلحاد والرد عليها بشكل علمي دقيق، وواضح تفتقر له بشكل كبير باقي مؤلفات فقهاء الأديان على أمل أن تصل لمعرفة وهم الإلحاد وآيات التوحيد.

من نمی‌توانم به‌طور قطع و یقین از نتیجه‌ای که شما پس از پایان مطالعه کتاب به‌دست می‌آورید سخن بگویم و نمی‌دانم آیا شما "خداناباوری و علم" را برمی‌گزینید یا "دین و علم" و یا "خرافات" را و البته این چیزی است که به هر حال برای شما آرزو نمی‌کنم. ... ولی می‌توانم بگویم که: این کتاب بدون هیچ چون و چرایی، شرح ساده و در عین حال دقیقی از غامض‌ترین تئوری‌های نوین و رابطه آنها با وجود یا عدم وجود خدا را در اختیار شما می‌گذارد. این کتاب فرصتی است برای انگشت گذاشتن بر مهمترین نقاط اختلاف و تعارض بین علم و ایمان به خدا - در جای مناسب خود - و بازشناسی دلایل ملحدان و ارائه پاسخ‌هایی علمی و دقیق به آنها. به علاوه سایر تألیفات فقهای ادیان که با هدف رسیدن به درک توهم بی‌خدایی و آیات توحیدی، نگاشته شده‌اند، در برابر این کتاب بسیار فقیر و کم محتوا جلوه می‌نمایند.

وأما القرار فالكاتب أحمد الحسن يتركه بيدك على أي حال..

اما داوری در مورد دلایل، در هر صورت نویسنده کتاب، احمد الحسن، آن را به شما می‌سپارد.

أما للعلماء الملحدین فأقول: إن هذا الكتاب فتح فعلاً ولأول مرة باب الحوار والمناظرة على أسس علمية، وطرح تفاسير وحلولاً جديدة لا يمكن إلا اعتبارها وتقييمها ومناقشتها. كذلك فإن الكتاب اقترح نقضاً وإشكالات على أجزاء من

النظريات العلمية وبالتالي فقد نقل المؤلف الاشكالات إلى الساحة العلمية، ولهذا فإن تجاهل أو عدم اعتبار المادة المطروحة في الكتاب أو عدم الرد يمكن أن يستنتج منه - منطقياً - وبكل بساطة أنه لا يوجد نقض على ما نشره المؤلف. بطبيعة الحال نفس الملاحظات والنتائج تنطبق على فقهاء الأديان.

من خطاب به دانشمندان خداناباور می‌گویم: این کتاب برای نخستین بار، باب گفتگو و مناظره بر اساس مبانی علمی را گشوده و تفسیرها و راه‌حل‌های جدیدی مطرح نموده که چاره‌ای جز توجه نشان دادن به آنها و ارزیابی و بحث درباره آنها وجود ندارد. همچنین این کتاب نقض و اشکالاتی بر بخش‌هایی از تئوری‌های علمی وارد آورده و به دنبال آن، نویسندگان این اشکالات را به عرصه علم و دانش کشانده است. بنابراین نادیده گرفتن یا بی توجهی نشان دادن نسبت به موارد مطرح شده در کتاب، یا بی پاسخ گذاشتن آنها، به طور منطقی چنین استنباط ساده‌ای را به دنبال خواهد داشت: چیزی بر رد آنچه مؤلف نگاشته است وجود ندارد. به طور طبیعی همین ملاحظات و نتیجه‌گیری‌ها، بر فقهای دینی نیز منطبق می‌باشد.

فلا يسعني - وبصفتي رجلاً علمياً أكاديمياً - إلا أن أبعدي فرحي بوجود هكذا كتاب، بغض النظر عن الحكم على ما طرح فيه، وذلك أن التحديات العلمية الكبيرة هي المحرك الأساسي للمضي قدماً بالبحث العلمي والفلسفي، وبدونها تكون النتيجة الركود بل وربما التقهقر الفكري، والتاريخ خير شاهد على ذلك.

من به‌عنوان یک فرد علمی دانشگاهی - صرف نظر از نحوه قضاوت در مورد آنچه در این کتاب مطرح شده است - نمی‌توانم شادمانیم را از تألیف و انتشار آن پوشیده بدارم؛ زیرا چالش‌های بزرگ علمی، اصلی‌ترین موتور محرکه استمرار بحث‌های علمی و فلسفی به‌شمار می‌رود و بدون آنها،

نتیجہ ای جز رکود و چہ بسا چیز ی جز قہقرا ی فکری وجود نخواہد داشت؛
تاریخ خود بہترین شاہد این مدعا است.

فلنقل إن الكتاب "وہم الإلحاد" هو نشأة للحوار الحضاري، وأمل بكل قوة
وشوق أن يتطور الحوار ويرتقي وفقا لقانون الانتخاب العلمي للأقوى حجة
ودليلاً: "نشأة وارتقاء الحوار بين العلم والدين".

بنا براین باید بگویم کتاب «توہم بی خدایی» سرآغاز گفتگوی تمدن ها
است، و من با تمام وجود امیدوارم این گفتگو تکامل پیدا کند و شاخ و برگ
یابد؛ آن ہم براساس قانون انتخاب علمی کہ قویترین دلیل و برترین سند را
برمیگزینند: "پیدایش و ارتقای گفتگو بین علم و دین".

قراءة ممتعة.

امیدوارم از مطالعه این کتاب لذت ببرید.

د. توفیق مسرور(1)

دکتر توفیق مسرور

1. دكتور توفيق مسرور - حاصل على شهادة الدكتوراه اختصاص رياضيات تطبيقية في المدرسة الوطنية للجسور
والطرق بباريس - فرنسا " Ecole Nationale des Ponts et Chaussées ENPC Paris – France " عام 1995
بدرجة "امتياز مشرفة جدا مع تهاني اللجنة"، تحت اشراف عضو الاكاديمية الفرنسية البروفيسور سيارلي P.G.
Ciarlet . حصل قبلها على شهادة الماجستير في النمذجة الرياضية والتحليل العددي من جامعة بيبير وماري كوري

(Paris 6) عام 1992. يعمل منذ عام 1998 في التدريس والبحث في جامعة مكناس بالمغرب بفريق البحث "الذكاء الصناعي للعلوم الهندسية" بالمدرسة الوطنية العليا للفنون والمهن للمهندسين (ENSAM)، وعمل كذلك في جامعة روني ديدرو (Paris 7) في باريس (1995-1997) وأيضاً في جامعة فرانش كونتي (2001 - 2003) ببورنسان (Besançon) في فرنسا. ومجال اهتماماته في البحث العلمي هو النماذج الرياضية للذكاء الصناعي، ونظرية التحكم الدقيق (Control Theory) ومراقبة النظم الموزعة من خلال التحليل الشامل والميكرو - محلي لخصائص التفرد وانتشار المعلومات (Global and microlocal analysis of singularities).

١- دكتور توفيق مسرور، دارنده مدرک دکترای در رشته ریاضیات کاربردی از آکادمی ملی پلها و راهها در پاریس، فرانسه، (Ecole Nationale des Ponts et Chaussées ENPC Paris, France)، در سال ۱۹۹۵، با درجه "امتیاز بسیار معتبر با تبریکات کمیته" تحت نظارت عضو فرانسوی آکادمی، پروفیسور پی. جی. سیارلی، و مدرک کارشناسی ارشد مدل سازی ریاضی و تحلیل عددی از دانشگاه پیر و ماری کوری پاریس در سال ۱۹۹۲، از سال ۱۹۹۸ به تدریس و تحقیق در آزمایشگاه مدل سازی ریاضی و پژوهش محاسباتی برای تجزیه و تحلیل و تصمیم گیری (M2APD) در دانشگاه مکناس مراکش و مدرسه عالی ملی فنی و حرفه ای برای مهندسان (ENSAM) مشغول است. وی سابقه تدریس در دانشگاه رونی دیدرو در پاریس (۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷) و دانشگاه فرانسوی کونتی در بیزانسون فرانسه (۲۰۰۱ تا ۲۰۰۳) را دارد. رشته مورد علاقه وی برای پژوهش علمی، نظریه کنترل دقیق و کنترل سیستم های توزیع شده از طریق تجزیه و تحلیل سراسری و ریز موضعی تکنیکی (Global & Microlocal Analysis of Singularities) و تطبیق آن در زمینه های متعدد مانند کنترل و تنظیم امواج مکانیکی، الکترومغناطیسی، صوتی و امواج منتقل شده در محیط های انعطاف پذیر و سطحی (مانند امواج ریلی Rayleigh waves) و خطوط چندگانه به دلیل جفت شدن طولی و عرضی در صفحه ها و ستون های انعطاف پذیر و امواج در معادله شرودینگر است.

مقدمه مترجم (زبان فارسی)

کتابی که پیشرو دارید ، ترجمه فارسی کتاب «وَهُمُ الْإِلْحَادُ» نوشته «احمد الحسن» با نام فارسی «توهم بی خدایی» می باشد. این کتاب با شیوه ای

گیرا، جذاب و در عین حال دقیق و علمی، جدیدترین نظریات علمی در حوزه‌های مختلف علوم، اعم از زیست‌شناسی تکاملی، ژنتیک، انسان‌شناسی، تاریخ، زمین‌شناسی، باستان‌شناسی، فیزیک نظری، اخترشناسی، کیهان‌شناسی و ... را برای مخاطب عام و متخصص ارائه و در کنار آن نظریات بزرگان دین را مطرح نموده و از شکافی که بین آنها به دلیل جهل هر کدام از برداشت موضوعات مختلف به‌وجود آمده است، پرده برداشته و اثبات می‌نماید که بین علم و درک واقعی از دین، تعارضی وجود ندارد. در این ترجمه، سعی بر آن بوده است که در عین امانتداری و حفظ معنای اصلی، جملات به شیوه‌ای روان و قابل درک به فارسی برگردانیده شود؛ و در صورتی که نارسایی‌هایی در متن مشاهده شود، صرفاً به جهت ترجمه حاصل‌شده و به اصل کتاب مربوط نمی‌شود، که از این بابت از خداوند منان، مؤلف محترم و جمیع عزیزان پوزش می‌طلبیم. در این ترجمه سعی بر آن بوده در برگردان برخی نقل‌قول‌هایی که از کتاب‌های انگلیسی‌زبان صورت گرفته است، با مراجعه به اصل کتاب‌ها و مطابقت آنها با ترجمه عربی، ترجمه‌ای دقیق و در عین حال روان ارائه گردد. مواردی که مترجم احساس نموده توضیح اضافی برای درک مطلب لازم است، این توضیح به صورت پاورقی با درج عبارت «مترجم» به متن اصلی افزوده شده است. امید است این ترجمه بتواند گامی موثر جهت انتقال علوم و معارف عظیمی که در جای جای این کتاب نهفته است به کلیه عزیزان فارسی‌زبان در سراسر جهان باشد.

از تمامی عزیزانی که در ترجمه و تصحیح این کتاب ما را همراهی نمودند کمال تشکر را داریم. در سایه الطاف جاری الهی ویرایش تخصصی مطالب در ۲۳ رمضان ۱۴۳۹ ه. ق. در شب قدر کامل گردید.

و من الله التوفیق

گروه مترجمان کتاب توهم بی‌خدایی

بهار ۱۳۹۷ هجری شمسی

.....
توهم بیخدایی – احمد الحسن

برای مطالعه آنلین کتاب وهم الإلحاد می‌توانید به آدرس‌های زیر مراجعه
نمایید:

لینک مطالعه آنلین به زبان عربی:

[http://almahdyoon.org/arabic/documents/live/wahmilhad/
index.html](http://almahdyoon.org/arabic/documents/live/wahmilhad/index.html)

لینک مطالعه آنلین به زبان فرانسوی:

[http://sauveur.almahdyoon.org/illusion-de-l-atheisme/
index.html](http://sauveur.almahdyoon.org/illusion-de-l-atheisme/mobile/index.html)

لینک مطالعه آنلین به زبان انگلیسی:

http://www.saviorofmankind.com/Atheism_Delusion

لینک مطالعه آنلین به زبان فارسی:

<http://almahdyoon.co/doa.html>

الفهرس

فهرست

الفصل الأول: سلاحف على طول الطريق

فصل اول: لاكپشت‌هایی در طول مسير

الفصل الثاني: لا مناص عن قبول التطور

فصل دوم: گریزی از پذیرش تكامل نیست

الفصل الثالث: التطور سنة إلهية

فصل سوم: تكامل، سنتی الهی است

الفصل الرابع: نظرية التطور والأدلة العقلية على وجود الرب أو الإله

فصل چهارم: نظريهء تكامل و دلائل عقلی بر وجود پروردگار، إله يا خداوندگار

الفصل الخامس: صفة الأثر دالة على صفة المؤثر في الإنسان

فصل پنجم: صفت اثر دلالتی است بر صفت مؤثر؛ در مورد انسان

الفصل السادس: العدم غير منتج

فصل ششم: عدم، نامؤد است

ملحق 1 - تعريفات

پیوست ۱ - تعريفها

ملحق 2

پیوست ۲

المصادر

منابع (کتابهای آسمانی، کتابهای علمی، کتب روایت و تفسیر،
وبسایتها، ویدیوها)

الفهرس

فهرست

